

قادر است که بداند که در این دنیا چه میسر می آید و چه نرسد
و در این دنیا چه میسر می آید و چه نرسد
و در این دنیا چه میسر می آید و چه نرسد
و در این دنیا چه میسر می آید و چه نرسد
و در این دنیا چه میسر می آید و چه نرسد
و در این دنیا چه میسر می آید و چه نرسد
و در این دنیا چه میسر می آید و چه نرسد
و در این دنیا چه میسر می آید و چه نرسد
و در این دنیا چه میسر می آید و چه نرسد
و در این دنیا چه میسر می آید و چه نرسد

در یکی قراوان نشوئیم به تنگ عارفی که بر بند
تنگ آهست ههوز که کز نذرت رسد تلکان
که بعضی از گناه یک شویم ای براد جو عاقبت
کست خاک شو پیش از آن که خاک نشوی
حکایت منظوم این حکایت است که در بغداد
رایت از ریح راه و کمر در کباب افتاد
گفت از پیره بطریق عتاب
من تو هر دو خواهم تا بشایم بنو پارگاه سلطانیم
من ز خدمت و من یا سدهم که در و سکا هر قدر بودم
تو نه ریح از موده نه صفا تبیایان و یاد و کرد عیار
قوم من بسوی پیشترت پس چرا صحت تو پیشترت
تو بهر بنوکان م رویی با کیشگان سحر جویم

من قاده بوست

من قاده بوست تا که در آن سینه پابند و سرگردان
گفت من سر بر آستان دارم نه چو تو سر بر آستان
هر که میسر بوده کردن افرازد
حکایت یکی از صاحب دلان زور از مایی
را دیو بهم برآمده و کوی پیرداغ انداخته گفت
این را چه حالتست گفتند فلان دشنام دادندش
گفت این فردا بهر هزار من پیشک بر میدارد
و طاقت سخن نمی آرد **بیت**
لاف سهر بجگی و دعوی مردی بگذار
عاجرت نفس فرود میاید به مردن مردی
گرت از دست یزاید بهی شیرین کن
مردن آن نیست که شش بزنی برامتی

بیتیک نازالد و شوق سینه باغ
بغلی خانی از کز دیندی به باغ
بغلی خانی از کز دیندی به باغ
بغلی خانی از کز دیندی به باغ
بغلی خانی از کز دیندی به باغ
بغلی خانی از کز دیندی به باغ
بغلی خانی از کز دیندی به باغ
بغلی خانی از کز دیندی به باغ
بغلی خانی از کز دیندی به باغ
بغلی خانی از کز دیندی به باغ

Copyright © King Saud University